



نویسنده : دکتور غلام حیدریقین

پروردگارا ! به کسی که عشق دادی، چه ندادی
وبه کسی که عشق ندادی، چه بدادی؟
« خواجه عبدالله انصاری »

سخنی چندپیرامون کتاب « لیلی و مجنون »

اثر ابوبکر یقین

پیوسته به گذشته :
قسمت سوم :

زیبائیهای کلامی و کاستیهای منظومه لیلی و مجنون:

در این منظومه تصویر تمام کرکترها، صحنه ها و وصفها بسیار ساده، عمیق و روشن است. نه لفظ فدای معنی شده و نه هم معنا فدای لفظ میگردد، بدین معنا آنچه را که شاعر میخواهد به خوبی بیان کرده میتواند. شعر یقین در حقیقت دنباله همان سبک خراسانی است و ترکیبی است از ادبیات غنائی و عارفانه با تعبیرها و تصاویری تازه و بکر که تسلط او را در شعر و شاعری نشان میدهد.

از تشبیه و استعاره و کنایه و پیرایه های لفظی که از عوامل اساسی شعر کلاسیک اند، کمتر سود میبرد و اگر هم دیده میشود، بسیار اندک است. عیب شعرش در آنجا بر ملا میگذرد که وی نمیتواند و یانمی خواهد که بین ادبیات شفاعی و نوشتاری فرقی قایل شود و به همین دلیل است که نتوانسته است برخی واژه ها و کلمه ها را به مفهوم اصلی آن به کار ببرد. در برخی جاها شاعر تا بدان درجه تحت تأثیر نظامی گنجه ئی و دیگر شاعران کلاسیک قرار میگیرد که در نمی یابد که وی در سده بیست و یکم زیست مینماید و به همین دلیل است که در زمینه محیط اجتماعی خویش چنان می اندیشد که چندین سده قبل نظامی می اندیشیده است، به گونه نمونه شاعر در مورد زن که موجودیست قابل احترام چنین عقیده دارد :

زن نیست سزای رازداری

زن رانسزد و فاشکاری

جز زرق ندارد آنچه دارد

زن پای و قابه کس نیارد

« صفحه 95 کتاب »

ویا اینکه هر چیز و هر واقعه را به گردن سر نوشت و تقدیر میاندازد و انگار که در اکثر جایها کار و کوشش رانفی میکند و شاید هم به این دلیل باشد که شاعر در داستان لیلی و مجنون بیشتر از دید عارفانه نگاه میکند تا از منظر یک داستان عاشقانه .

و اما اندامی را که شاعر برای عاشق و معشوق خویش میسازد، قابل توجه است و راهبر به این نکته که زیبایی امریست نسبی و دلخواه مردمان که با گذشت زمان فرق میکند. شاعر مابه درستی قهرمانان داستانش را نیکو میسازد و با تأثیر پذیری از منظومه نظامی آنها را بهترین میخواند. شاعر در هنگام توصیف لیلی از تمام زیباییها و خوبیهای طبیعت که توسط حواس پنجگانه خویش درک کرده است، کار میگیرد و عروس شعرش را نیکو می آراید، و به همین دلیل است که از باغ و بوستان و دمن مدم میخواند تا اندام موزون یار را بنمایاند، چنانکه از لیلیای صحرا گردچنین تصویر زیبایی به نمایش میگذارد :

شیرین سخنی فرشته گفتار	شکر شکن جمیله کردار
عنوان وفا و نیک خوئی	پایان صفا و خوب روئی
خجالت دهی نور ماه و خورشید	طوطی چمن سرای امید
روشن کن بزم دوستداران	محراب دعای حق گذاران

« صفحه 53 کتاب »

شاعر از درخت سرو و کاج و گل سوسن و نرگس و بنفشه و سنبل و خیری و گلاب تازه استفاده میکند، تا قامت و گیسوی عروس شعرش را باز تاب دهد، چنانکه در بیتهای زیر میخوانیم :

شیرین سخنی فرشته گفتار	شکر شکن جمیله کردار
عنوان وفا و نیک خوئی	پایان صفا و خوب روئی
پیرایه گر عروس گلشن	بالنده سرو و کاج و سوسن

وصف طبیعت و دشت و دمن و گلزار و گل گلاب و سبزه و چمن و باران و موسم بهار نیز در این منظومه به خوبی جلوه گر میشود و شاعر میگوید تا خداوند شنونده شعرش را با خود در گلگشت صحرا و گلشن بیردواز دیدن آن همه زیباییهای طبیعی شاد و خوشحالش سازد. به این بیتها توجه شود که چگونه شاعر تمام گونه های گل را با خصوصیات و ویژه گیهای آنها چه زیبا، ساده و روشن آنها در وصف بهار بیان کرده است :

گردید چو موسم بهاران	گل شد به چمن عبیر افشان
خندید چمن شگفت گلزار	بارید درر به شاخ از هار
سنبل به بنفشه تاب میداد	باران همه جا گلاب میداد
شمشاد به ناز و غمزه افزود	ریحان به چمن عذار بنمود
سرو از قد خویش شاد و خوشدل	در قامت جو نمود منزل
سوسن در سوک و غصه بر بست	نرگس به نشاط و جلوه پیوست
بر بست بخود انار آرزین	آورد به کف شکوه دیرین
بنمود شگوفه سیب و آلو	در باغ به هر طرف زهر سو
از لاله چمن به تاب گردید	منزل گهی آفتاب گردید

نارنج و ترنج و ناک و انجیر

بادام دو چشم بست از ناز

نیلوفر و نسرن و شبو

کردند به هم شگفتن آغاز

بلبل به نوای عاشقانه

بستند به دور باغ زنجیر

بر دوخت به قد سرو طناز

همدوش به نارون و لیمو

در باغ شدند جلوه پرداز

سرداد به عشق گل ترانه

« صفحه 56 کتاب »

وصف خزان و رفت و آمد شبها و روزها و گذشت عمر و ناپایداری دنیای با همه کاستیها و زیباییهایش در این منظومه به خوبی بیان شده است. از دید شاعر خزان فصل جداییها و نامرادیهاست، به دلیل آنکه هر چیزیکه در موسم بهار پرورش یافته، در فصل خزان روبه نابودی است و به گفته شاعر بر تارک تاک، زاغ میخسپد و جای سمن را، کلاغ میگیرد و وضع چمن، باغ، ارغوان، گل و بته، شمشاد، لاله، سیب و انار و سبزه و بنفشه همه و همه زار و خزان زده و خشکیده و پیوسیده دیده میشوند، از زبان شاعر میثنویم :

گرد چو چمن خزان رسیده

هر خون که به قصدار غوان است

آید به سراغ باغ سردی

هر شاخ شود ز برگ عاری

شمشاد ز تخت خویش خیزد

گل غنچه نهان شود به پرده

بر تارک تاک زاغ خسپد

بر سیب گزند آورد باد

رخسار انار را خراشد

خونابه برون کند ز دیده

خشکیده ز هیبت خزان است

رنگ و رخ گل رود به زردی

گل بته فتد به رنج و خواری

نرگس زدودیده اشک ریزد

آن لاله شود ز غم فسرده

بر جای سمن کلاغ خسپد

پژمرده شود جلوس شمشاد

بر سبزه بهانه می تراشد

و در چنین فصلی خسته کننده که همه چیز زرد و ضایع و روبه زوال است شاعر از لیلی یاد میکند که او نیز مانند تمامی دیده نیهای اطراف و اکنافش ناتوان و بیحال و با درد و غم آغشته است :

در فرصتی این چنین غم آور

یعنی لیلی ماه رخسار

از کاخ بلند عشق خواهی

رخسار مهش چو کاه گردید

آن سرکه حریر بودش انباز

شد سر و قدی به خاک همبر

از غصه به درد شد گرفتار

افتاد به ورطه تباهی

زیباوشی اش تباه گردید

با صوف کفن شدش هم آواز

ولیلای مجنون در چنین حال و احوالی از مادرش یک آرزو دارد و آن اینست که بعد از مرگش از غبار خاک پای مجنون سرمه بسازد و در چشمان لیلی بمالد و در عین حال در لوحه تربتش بنگارد که این به خاک خفته، شهید راه عشق شده است :

با حالت آنچنان که دانی

بامادر خویش وقت مردن

صدخواستش من به جانمودی

اکنون که اجل مراست بر در

غلثید به حال ناتوانی

گفت ای که مرائی حق بگردن

هر حاجت من روا نمودی

یک حاجت دیگرم بر آور

در حسرت دوست جان سپارم
تا واز شود به رهگذارش
وز عطر جگر مزیتم بخش
دروازه زردیش بیفزای
آراسته کنم عروس واری
بر سنگ مزارم این رقم زن
عشق از دوجهان به خودگزیده
در باخته به عاشقی جان
داند که شدم زدار دنیا
در ماتم من غزل سراپد
« صفحه 164 کتاب »

خواهم چو اجل کندنزارم
کن سرمه به چشمم از غبارش
از لولوی اشک زینتم بخش
تابوت مرا بزر بیندای
آندم که به خاک من گذاری
آری چو به تربتم قلم زن
کاین کالبد ستم رسیده
گر دیده شهید عشق جانان
دل داده ی من چو آید اینجا
حالی به سراغ خاکم آید

استفاده از ادبیات عامیانه و مثالها و ضرب المثله:

به عقیده نگارنده آنچه که منظومه جناب یقین راجالب و خواندنی ساخته است، استفاده از واژه ها، جملات و زبان عامیانه و به ویژه به کار گرفتن مثلها و ضرب المثلهای عامیانه است. در این منظومه بیش از هفتاد مثال و ضرب المثل آورده شده که برای اثبات ادعا و تصدیق مراد شاعر به کار گرفته میشود. اینگونه امثال و حکم به گونه عموم از زبان و روایات دانایان، خردمندان، دهقانان، دیباچه نویسان، گوینده داستان، ترانه پرداز و همچنان پدر و مادر مجنون آورده میشود. این مثالها و ضرب المثلهای موجودی که دریافت حوادث و وقایع آورده شده، اما از استقلالیتی نسبی برخوردار است که گاهی در یک بیت و گاه در چند بیت بازبانی ساده و قابل فهم سروده شده است، چنانکه به گونه نمونه یاد کرده آید:

- چون روز روشن است :

برتو نشدند حمله آور
باشد به همه کسان میرهن
« صفحه 117 کتاب »

گفت از چه سگان آدمی در
گفتا سببش چو روز روشن

- سگ وفادار دوتونه :

سگ هست و فاشعار و تونه
ناکس ندهد به کس امانی
« صفحه 117 کتاب »

سگ پاس نگاه دار دوتونه
سگ دوست شود به نیم نانی

- باران نه به میل خود بار دو گل و خار با هم اند:

از آب به باغ لاله کارد
هم صحبت و هم نشین به گلزار
بیرون نبود ز دست تقدیر
خیزد که فتاده ام به چاله

باران نه میل خویش بارد
گل نیست به میل خویش با خار
از چنه ی پشه تاتن شیر
از آه دلم ز سنگ ناله

« صفحه 51 کتاب »

- صدگفته چون نیم کردار نیست :

تأثیر نمی‌کند به هر کار
ننگ است گرم فروگذاری
« صفحه 66 کتاب »

صد گفته به قدر نیم کردار
در کیش و فاورستگاری

- مانند خربه گل ماندن :

در وادی بی کسی نشیند
کس نیست که گرددش مددگار
همچو خر خود به گل بماند
« صفحه 48 کتاب »

آنکس که رهی تکی گزیند
آندم که بیفتدش ز خربار
بیچاره و خسته دل بماند

- لب تشنه به آب بردن و تشنه آوردن :

ناخورده گلاس راستردی
زهرم عوض غذا نهادی
« صفحه 77 کتاب »

لب تشنه مرابه آب بردی
آوردی غذا ولی ندادی

- در شوره زمین نباید گشت کرد :

ترمیم نمی شود ز بنا
فریاد شبان جوی نیرزد
بیهوده شود نمیدهد بر
« صفحه 84 کتاب »

هرخانه که سیل بردازجا
چون گرگ زمیث بره دزد
در شوره زمین تلاش بزرگر



ابوبکر یقین شاعر و سراینده منظومه لیلی و مجنون

نکوهش از روزگار و پند و اندرز:

اگرچه این منظومه یک اثر کاملاً غنائی است اما این شاعر نیز مانند شاعران دیگر کلاسیک اینجا و آنجا زبان به نصیحت می‌گشاید و کوشش دارد تا در لابلای حوادث، برخی مسایل حکمی و اجتماعی را نیز بازتاب دهد. از نگاه

شاعر انسان موجودیست تو انمند و پر قدرت و دارنده هوش و خرد که اگر بخواد همیت و اندخوبی را از بدی و زیبایی را از شستی جدا کند و خودش را به سر منزل زنده گی مطلوب برساند. شاعر با تأثیر پذیری از ادیان و ادبیات کهن و به ویژه دین مبین اسلام به این اندیشه است که در اساس خلقت دونیرو مگر در تضاد هم آفریده شده اند که یکی گوهر خرد مقدس و دیگر گوهر خرد خبیث است و به همین دلیل است که شاعر در سرتاسر کتابش آدمیزاده را هوشدار میدهد که از نیروی خبیثه دوری جوید و با انجام کارها و اعمال نیک، نامش را ماندگار سازد :

شیطان همه گه ز روسیاهی	خواهد که رسد ترا تباهی
نفس تو بتوست خصم دیگر	کوشد که نسازی نهی منکر
هشدار که این دو خصم غدار	پایت نکشد به غل و مسمار
ز ابلیس و ز نفس هان حذر کن	بگذار هوس به خود نظر کن
بگذار طریق خود سری را	بگزین طرق قلندری را
مرهم نه ی قلب خستگان باش	یاری ده دل شکسته گان باش
گر مسئولیت ادا نمائی	با وعده خود وفا نمائی
در نزد خدا عزیز گردی	صاحب دل و با تمیز گردی

در نزد شاعر مقام انسان از فرشته برتر است و انگار می خواهد که گفته آن شیخ شیراز را تصدیق و تأیید بداند که روزگاری چه خوش گفته بود :

رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند
بنگر که تا چه حد است مقام آدمیت

« سعدی »

و از زبان شاعر در مقام و جایگاه انسان متهو و وظیفه شناس میشنویم :

گر مسئولیت ادا نمائی	با وعده خود وفا نمائی
در نزد خدا عزیز گردی	صاحب دل و با تمیز گردی
قدرت و فزون ز قدر حور است	پاداش تولدت حضور است

و بر عکس انسان زبون و خویشتن بین و مردم آزار سخت بیمقدار است و میتواند تا سرحد و مرزی سقوط کند که از موجودات گزنده نیز بی ارزشتر شود :

ورزانکه ز کیش نیک خوئی	گردی و هوس کنی دوروئی
آئین ادب رها نمائی	بر جای وفا جفا نمائی
با خورد و کلان چونیش گردی	در بند هوای خویش گردی
بیچاره فتد ز تو به خواری	مظلوم ز ظلم تو به زاری
بر پای یتیم خار گردی	بر جان ضعیف مار گردی
یاری نکنی به مستمندان	درمان نشوی به درمندان
همسایه ز تو به ذلت افتد	در ورطه ی رنج و زحمت افتد
وقعی ننهی به هم جواران	رخ تابی ز سوی حق گذاران
آداب وفا کنی فراموش	بسپاری به حرف اهرمن گوش

و اگر آدمی بدین منوال باشد که یاد کرده آمد، به مرور زمان آدمیتش زایل گردد و در آن صورت است که به عقیده شاعر، مار و گژدم از وی بهتر و خوبتر است، به دلیل آنکه :

محرورم شوی ز محرمیت

بهتر بود از تو مار و گزدم

و در این مورد چه مثالهای شایسته و مناسبی آورده است :

گر مار به رهروی زند نیش

گزدم که بسی ضرر رسان است

اما ضررش زتوست کمتر

اوپای کسان گزد به انبان

اوز هر بدست خلق باشد

ای رهسپر دیار پستی

کن ترک خوی ددی و دامی

تا قدسیت هدر نگردد

گم سازی طریق آدمیت

نتوان به تو داد نام مردم

تو خلق کنی به خلق، تشویش

منفور تمام مردمان است

باشد ضررتو صد برابر

تو کوبی به فرق خلق سندان

لیکن ستم تو دل خراشد

مغروق به بحر خودپرستی

روکن به دیار نیک نامی

خیر تو بدل به شر نگردد

« صفحه 13 کتاب »

گاهی میشود که شاعر آنچه را که میخواهد از زبان دیگران بیان میکند، چنانکه پدر مجنون فرزند دلبندهش را بپند و اندرز میدهد که امید تو کل به خدار از دست ندهد:

چون حال نزاروی پدر دید

گفت ای گل نوشگفته ی من

بس کن دگر این همه ملالت

در کیش وفا و بردباری

زین هرزه گری و بیقراری

بنشینی و صبر پیشه سازی

بر خیز و در امید راکوب

امید ترا ز غم رهاند

نومید شدن ز خام کاریست

امید رها نمیتوان کرد

هر کس ز امید دست شوید

بگریست و ز فرط غصه نالید

فرزند ز دست رفته ی من

باز آی به راه استقامت

مردود بود فغان وزاری

خوب است که پابرون گذاری

منفور شوی ز دل گذاری

شاید که بر آردت ز آشوب

ناامیدی به درد و غم کشاند

در ناامیدی امیدواریست

ز اندیشه جدا نمیتوان کرد

پیداست که راه خشکه پوید

« صفحه 48 کتاب »

و آدمیزاده زمانی به پیروزی و بهروزی دست یابد که صبر و حوصله در پیش گیرد و از هر ناکامی هر اسان و پیریشان نگردد، چنانکه به گفته شاعر، دریای خروشان از قطره قطره باران به دریابدل شود و کوه های سر به فلک کشیده از خاک تشکیل میشوند :

گر صبر نمائی در مشقت

دریا که چنین بود خروشان

کوه ها که به چشم سهمناک است

گردن مبر از قلاده ی صبر

صبر تو ترا رهاند از غم

از صبررسی به فخر و دولت

یکجاست ز قطره های باران

چون نیک نظر کنی ز خاک است

کن نوش همیشه باده ی صبر

بر دردتو هست صبر مرهم

« صفحه 49 کتاب »

باری اگر خواسته باشیم که تمام پندها و اندرزهای این منظومه غنائی را یادآوری کنیم، کتابی دیگر شود، چه این اصول در تمام کتاب بازتاب یافته است و تا آنجا که نگارنده سرتاسر کتاب را به خوانش گرفتم، شاعر در موارد گوناگونی همچون: خداپرستی، خودشناسی و خویششناسی، دوری از آزمندی و زیاده خواهی، مروت و جوانمردی، راستی و راستکاری، وفای عهد، مردم دوستی، دوری از آزار دیگران، بزرگداشت دانش و خرد، مردی و مردانه گی، داد و دهش، نکوهش روزگار، زنده گی و مرگ و ناپایداری دنیا و کوشش در عمل و کار، ابیات بیشماری دارد که بیشتر از 550 بیت میشود، مگر مهم آنست که شاعر مورد نظر ما هیچگاه در اندرزهای خویش، چنانکه دیدیم، خواننده و شنونده شعرش را به سنگلاخ نظر و تصورات بی پایه و بی مایه نیفکنده است. و در فرجام سخن میتوان گفت که داستان لیلی و مجنون ابوبکر یقین چه از لحاظ اساس و بیکر داستان و چه از نگاه افکار عارفانه و عاشقانه، تقلیدیست از اثر نظامی گنجه ئی، اما این تقلید، کور کورانه نیست، بلکه تقلیدیست به جای و از روی ابتکار که رنگ اسفلال گونه ئی در آن به چشم میخورد و از این نقطه نظر ایجاب مینماید تا مورد نقد و بررسی بیشتر قرار بگیرد. **پایان**

مآخذ:

- 1- دکتور سیدمخدوم رهین، تأثیر داستانهای سامی بر ادبیات دری، ادب، شماره چهارم، سال 1353. ص 86.
- 2- ابوبکر یقین، منظومه لیلی و مجنون، هرات، چاپخانه آزادی، سال 1388 خورشیدی.
- 3- حاج خلیفه، کشف الظنون، تهران، سال 1356.
- 4- دکتور غلام حیدر یقین، اندیشه های رنگین، به سرمایه شرکت کیهان، پروگرس مسکو، سال 1375.
- 5- کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ نهم، امیدوار، سال 1379.
- 6- حکیم ابو محمد الیاس نظامی گنجه ئی، خمسه نظامی، لیلی و مجنون، تهران، سال 1376.

دکتور غلام حیدر یقین

کشور پادشاهی هالند

اول سپتمبر سال 2009 میلادی